

خودشناسی

دوره نوزدهم - جلسه ۱۳

استاد حسین نوروزی

(۲۷ تیر ۱۳۸۴)

**** ویراستاری - مرحله ۴ از ۵

معنای سوم بهشت و جهنم

بحث ما به معنای سوم بهشت رسید. بیان کردیم که: «بهشت یک امر نسبی است.» در حقیقت این سوال که: «بهشت کجاست؟» سوال دقیق و صحیحی نیست، بلکه باید این سؤال پرسیده شود که: «چه کسی بهشتی است؟» هر کس، بهشت و جهنم دارد. بهشت و جهنم هر کس با شخص دیگری تداخل ندارد و اختصاص به خود او دارد. بنابراین می‌گویند: «هیچ کس را در قبر دیگری نمی‌گذارند؛ هر کسی را در قبر خودش می‌گذارند.» که کنایه از این است که بهشت و جهنم هر شخصی مخصوص خود اوست؛ تعیین کننده این بهشت و جهنم هم انتخاب خود فرد است. بستگی دارد آن شخص، چه چیزی را انتخاب کرده باشد. بهشت سعادت یا جهنم شقاوت را انتخاب کرده است؟ اگر بهشت سعادت را انتخاب کرده باشد، هیچ کس این قدرت را ندارد که او را از این انتخاب باز بدارد؛ چون مسأله‌ای اختیاری و مربوط به انتخاب است؛ انتخاب هم برخاسته از اختیار است.

اختیار یک موهبت و قدرت الهی است که خداوند متعال از بدو تولد در انسان قرار داده است و این موهبت هرگز از انسان جدا نمی‌شود؛ همیشه با انسان بوده، هست و خواهد بود. اختیار از اجزای ذاتی و ماهوی انسان است که از انسان جدا شدنی نیست. اصلاً انسان موجودی مختار است که اگر اختیار را از او جدا کنیم، دیگر انسان نخواهد بود بلکه موجود دیگری می‌شود. مثلاً به ملائکه، حیوانات، یا موجود دیگری که اختیار ندارد تبدیل می‌شود. بنابراین سعادت و شقاوت هر انسانی تابع خواست و انتخاب اوست؛ این انتخاب هم تابع اختیار اوست؛ اختیار هم از او جدا نشدنی و جزء ذات هر انسانی است.

پس هیچ‌کس قدرت تغییر، تبدیل و تصرف در انتخاب و هدف نهایی انسان را ندارد. اگر کسی هدف خود را بهشت تعیین و انتخاب کند، کسی نمی‌تواند در آن تصرفی ایجاد کند. تصرفاتی که ممکن است انجام شود نمی‌تواند در انتخاب هدف رخ دهد بلکه در قسمت‌های دیگری مثل انتخاب وسیله، اتفاق می‌افتد. ممکن است کسی هدف خود را رسیدن به بهشت تعیین و انتخاب کند اما نداند که این بهشت کجاست؟ راه رسیدن به بهشت کدام است؟ چرا که علم می‌خواهد. در این‌جا، دیگران می‌توانند تأثیرگذار باشند.

اگر سراغ انبیاء برویم، آن‌ها، آن‌گونه که باید و شاید و به شکل صحیح و درست ما را راهنمایی می‌کنند؛ راه صحیح رسیدن به بهشت واقعی را به ما معرفی می‌کنند. اگر سراغ شیطان برویم، او هم متناسب با شیطنت خود، ما را راهنمایی می‌کند و راه جهنم را به جای راه بهشت در مقابل ما قرار می‌دهد. هیچ کدام از انبیاء و شیطان، این قدرت را ندارند که کاری کنند که انتخاب ما تغییر کند. نهایت کاری که انجام می‌دهند این است که می‌گویند: «ای انسانی که بهشت را انتخاب کرده‌ای و می‌خواهی به بهشت بروی، راه بهشت این است.»

به ما آموزش و تعلیم می‌دهند و ما را تربیت می‌کنند. در آینده به بحث تعلیم و تربیت خواهیم رسید. نهایت کاری که شیطان انجام می‌دهد این است که ما را وسوسه می‌کند و به ما آموزش‌های نادرست می‌دهد. شیطان به کسی که بهشت را انتخاب کرده است، نمی‌گوید: «جهنم را انتخاب کن» بلکه می‌گوید: «اگر می‌خواهی بهشت بروی، راهش این است که من می‌گویم؛ حرف من را گوش کن.» شیطان در این جا نمی‌تواند تصرف کند. البته در جاهای دیگر، تصرفاتی انجام می‌دهد که از آن به نفس اماره یا تربیت تعبیر می‌کنیم. در آینده به این بحث‌ها خواهیم رسید. هیچ کدام از این بحث‌ها ارتباطی به انتخاب ما ندارد.

بنابراین در نهایت، سعادت و شقاوت هر انسانی، تابع محض انتخاب خود اوست. یعنی خداوند متعال این‌گونه مقدر کرده و انسان را این‌گونه آفریده است که خود انسان، تعیین کننده سرنوشت نهایی خود باشد. ممکن است که انسان موقتاً در دنیا حرف شیطان را گوش کند، نفهمد که شیطان است، خیال کند از انبیاء است و می‌خواهد او را هدایت و راهنمایی کند و حرف او را گوش کند. چون شیطان خود را به شما معرفی نمی‌کند که: «من شیطان هستم» بعد شما را راهنمایی کند. بلکه خود را در قالب انسان‌های الهی جا می‌زنند و دیگر انسان‌ها را به انحراف می‌کشاند. چهار کلمه حرف درست می‌زند، در میان آن کلمات درست، یک اشتباه حساس، اساسی و مهم هم می‌اندازد که به حساب خودش، سرنوشت شما را در دنیا زیر و رو کند. اما سرنوشت نهایی انسان دست خودش است.

خداوند متعال این‌گونه مقدر فرموده است که هر کس که واقعاً خواهان بهشت است، به بهشت برسد و هر کس که واقعاً خواهان جهنم باشد، به جهنم برسد. هیچ اجباری در کار نیست. روز قیامت تمام کسانی که در نهایت وارد جهنم می‌شوند، با انتخاب و اختیار خودشان راه جهنم را انتخاب کرده و در مسیر جهنم حرکت می‌کنند؛ همه کسانی هم که بهشت می‌روند، با اختیار خودشان وارد بهشت می‌شوند. این قانون و سنت الهی است که هیچ گریزی از آن نیست. یعنی در این معنا مجبور هستیم. اگر بگوییم: «من نمی‌خواهم به اختیار و انتخاب خودم باشد» این کار ممکن نیست چون انسان موجودی، مختار است؛ اگر خوب دقت کنید می‌بینید که همین‌گونه است. اگر دیگران ما را راهنمایی

کنند، زمانی راهنمایی آن‌ها در ما اثر می‌کند که ما بخواهیم؛ اما اگر نخواهیم این راهنمایی در ما اثر نخواهد کرد. قرآن خطاب به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ¹» این‌گونه نیست که هر کس را که تو دوست داشته باشی بتوانی هدایت کنی؛ «وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» این خداست که هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند. خداوند، انسان را موجودی دارای انتخاب و اختیار خلق کرده و هدایت و سرنوشت نهایی او را در اختیار خودش قرار داده است.

اگر معنای هدایت را در این آیه شریفه به معنای هدایت نهایی در نظر بگیریم؛ البته بحث‌های دیگری هم داریم که به وضعیت هدایت در دنیا مربوط می‌شود و ما ان شاء الله این مطالب را بیان خواهیم کرد. در تعریف سوم، بهشت عبارت شد از جایی که همه چیز مطابق با میل فطری و ناخودآگاه شما باشد. یعنی میل فطری شما خداخواهی است؛ این‌که همیشه خدا باشد. خب این مسأله حاصل شده است. خداوند همیشه و همه جا هست. هیچ کجا از خدا خالی نیست؛ اگر شما خدا را بخواهید، خواسته خودآگاه شما هم با خواسته ناخودآگاه شما مطابقت و هماهنگی خواهد داشت.

اگر شما در مرحله انتخاب و اختیار، خدا را خواستی، وقتی که مرگ می‌رسد، با خدا مواجه می‌شوی و با او ملاقات خواهی کرد. از ملاقات با خدا راضی و خشنود می‌شوید و لذت می‌برید؛ در نتیجه این حالت برای شما به بهشت تبدیل می‌شود. هرچه نگاه می‌کنی فقط خدا را می‌بینی. در دنیا چیزهای دیگری غیر از خدا را هم می‌بینی، اما وقتی وارد قیامت شدی و دید قیامتی شما باز شد و با آن دید نگاه کردی، دیگر غیر خدا چیز دیگری نمی‌بینی؛ فقط خدا را می‌بینی. اگر پرده‌ها از جلوی چشم انسان کنار برود، حقایق و باطن عالم آشکار می‌شود که از آن به قیامت و باطن عالم تعبیر می‌کنیم؛ وقتی قیامت برپا می‌شود، دنیا دیگر برپا نیست؛ دنیا کنار می‌رود؛ پرده و حجاب برداشته می‌شود؛ در آن‌جا هرچه نگاه می‌کنی، فقط خدا را می‌بینی.

شما چه می‌خواستی؟ شما می‌خواستی فقط خدا را ببینی. تمام زحمت، تلاش و فعالیت تو این بود که حق ببینی. وقتی در این عالم با ناحق مواجه می‌شدی یا می‌دید کسی به شما یا دیگران ظلم می‌کند، ناراحت می‌شدی، غصه می‌خوردی و عصبانی می‌شدی. نمی‌توانستی بی‌عدالتی و این مسائل را ببینی. اما حالا به یک جایی رسیدی که عدل مطلق است؛ همه آنچه را که می‌خواهید، برای شما مهیاست و از باطل، ناحق، بی‌عدالتی، ظلم و جهل خبری نیست. شما از جهل بدت می‌آمد؛ دوست داشتی همه چیز را بدانی؛ خب به جایی رسیدی که دیگر همه چیز را می‌بینی، می‌فهمی و می‌دانی. بنابراین آن‌جا برای شما به بهشت تبدیل می‌شود. بهشت کجاست؟

¹ قصص، 56

بهشت در درون خود شماسست. بهشت را شما با خود آورده‌ای. جهنم کجاست؟ جهنم در درون خود شما و تابع انتخاب شماسست. بستگی دارد شما چه چیزی را انتخاب کرده‌اید. کسی که در نهایت وارد جهنم می‌شود، جهنم را با خود آورده است؛ این‌طور نیست که جهنم جایی هست و منتظر است که آن شخص به آن‌جا برود. گرچه ما گاهی از این تعبیرات استفاده می‌کنیم. این تعبیر، اشکالی ندارد و به ظاهر، تعبیر صحیح و درستی است، مثلاً می‌گویند: «جهنم منتظرشان است.» یعنی الان هم در جهنم هستند، منتها متوجه نیستند. در این دنیا، پرده‌ها جلوی چشم او را گرفته و نمی‌گذارد ببیند. اما وقتی حجاب‌ها برداشته شود، می‌بیند که عجب! از اول در جهنم بوده است. بنابراین خاصیت «انتخاب» این است که بهشت و جهنم را شخصی می‌کند و هر کسی وارد بهشت و جهنم خودش می‌شود. مراتب بهشت و جهنم هم شخصی می‌شود. مرتبه بهشت و جهنم هر کس، تابع مرتبه و درجه انتخاب خودش است. بستگی دارد چه اندازه خواسته باشد. در نتیجه «اختیاری محض» می‌شود به‌گونه‌ای که هیچ عاملی حتی انبیاء و شیطان هم حق نفوذ و تصرف در این انتخاب را ندارند.

آیه صریح قرآن کریم، زبان حال افرادی را که جهنمی می‌شوند این‌گونه بیان می‌کند؛ آن‌ها می‌گویند: «ما تقصیر نداشتیم؛ تقصیر شیطان بود» گردن شیطان می‌اندازند. شیطان هم این بحث‌های خودشناسی را برای آن‌ها مطرح می‌کند. می‌گوید: «شما، اختیار داشتید؛ شما چنین موجودی بودید»² همین مطالبی را که ما می‌گوییم اما به زبان خودش بیان می‌کند. بلا نسبت ما می‌گوید: «بی‌خود کردید که هرچه من گفتم گوش کردید. یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر آمد، این همه نصیحت، سفارش و دعوت کردند؛ حرف آن‌ها را گوش نکردید؛ حرف من را گوش کردید!! من این طرف ایستاده بودم؛ انبیاء هم آن طرف ایستاده بودند. آن‌ها شما را به طرف خود دعوت می‌کردند؛ من هم شما را به طرف خود دعوت می‌کردم. چه شد که به طرف من آمدی؟! این را بگو.» خلاصه در آن‌جا برای آن‌ها بحث خودشناسی می‌کند. هم در این دنیا و هم آن دنیا، بحث خودشناسی وجود دارد. این بحث دست از سر شما برنمی‌دارد؛ آن دنیا هم که می‌روی، شیطان شروع می‌کند.

این تعریف سوم بود. اشکالی که به این تعریف وارد می‌شود این است که همه این فرمایشات درست است، اما این مطالبی که گفته شد همه به قیامت مربوط است. از حالا تا قیامت چقدر راه است؟! عالم دنیا، عالم مرگ، عالم قبر و برزخ را در پیش داریم؛ عالم قیامت هم دو قسمت می‌شود: اوایل عالم قیامت که تا قبل از مرحله شفاعت است و قسمت آخر قیامت که بعد از مرحله شفاعت است. همه این مطالبی که گفته شد، به آخر قیامت مربوط می‌شود که بعد از مرحله شفاعت است.

² ابراهیم، 22

اما از حالا تا آن موقع چکار کنیم؟! ما الان هر چه به خودمان نگاه می‌کنیم می‌بینیم آدم‌های بسیار خوبی هستیم؛ حسن انتخاب هم داریم؛ از خوبی‌ها خوش‌مان می‌آید و از بدی‌ها متنفر هستیم؛ دل‌مان هم می‌خواهد به بهشت برویم؛ راست هم می‌گوییم که می‌خواهیم به بهشت برویم. از نشانه‌های کسانی که حسن انتخابی هستند این است که از ظلم بدشان می‌آید، گرچه نمی‌دانند مصداق ظلم چیست؛ گاهی اشتباه می‌کنند و خودشان هم ظلم می‌کنند. آن دیگر در اثر جهل است که شیطان انسان را منحرف می‌کند، اما نیت او در باطن خیر و خوب است. دلش می‌خواست کار خوب کند؛ آمد ثواب کند اما کباب از کار درآمد. این دیگر تقصیر او نیست.

ما به خودمان نگاه می‌کنیم می‌بینیم چنین آدمی هستیم. این دنیا را چکار کنیم؟ الان با وجود این که حسن انتخاب داریم، اما متوجه نمی‌شویم که در بهشت هستیم. با گرفتاری‌ها، مصیبت‌ها و سختی‌های بسیاری مواجه هستیم و رنج زیادی می‌کشیم. چه بسیار چیزها در این عالم وجود دارد که دل‌مان می‌خواهد به آن‌ها برسیم اما نرسیده‌ایم؛ آن‌ها را رها کردیم و ناکام و حسرت به دل ماندیم؛ این ناکامی‌ها و حسرت‌ها، به جهنم و زبانه‌های آتش جهنم تبدیل می‌شود. چقدر امیدها و آرزوها داریم که دوست داریم همین الان حاصل شود اما نمی‌شود! می‌گویند: « بگذار در آینده رئیس جمهور عوض شود تا ببینیم بعد چه می‌شود.» تازه بعد هم معلوم نیست آیا بشود یا نشود.

مثل خیلی چیزهایی که قبلاً به آن‌ها امید داشتیم اما حالا به آرزو تبدیل شده است؛ قبلاً فکر می‌کردیم می‌شود اما حالا فهمیدیم که شدنی نیست، در نتیجه ناامید شده‌ایم. این ناامیدی‌ها، ناکامی‌ها، حسرت به دل ماندن‌ها، سرخوردگی‌ها، عقده‌ها، فشارها، مصیبت‌ها، محرومیت‌ها، از دست رفتن عزیزان، نرسیدن به مطلوب‌ها و محبوب‌ها، همه به جهنم تبدیل می‌شود. آدم خیلی خوبی هم هستیم، یعنی حسن نیت و حسن انتخاب داریم. به بیان دیگر کسی که حسن انتخاب دارد، در واقع هدف خود را درست انتخاب کرده است. بهشت را انتخاب کرده و می‌خواهد به بهشت برود. این تازه اول راه است و آن، راه سعادت است.

ما الان در بهشت نیستیم بلکه در ابتدای راه و جاده‌ای هستیم که به بهشت منتهی می‌شود. پس باید ببینیم راه رسیدن به مقصد سعادت و بهشت چیست؟ آیا باید با پا حرکت کنیم؟ آیا مانند حرکت در عالم دنیا است که از جایی به جای دیگر منتقل می‌شویم؟ در مقابل ما، دو جاده قرار دارد. ما با حسن انتخاب که داریم، بین این دو یکی را انتخاب کرده و اول جاده هدایت و سعادت ایستاده‌ایم، اما آیا این جاده را باید طی کنیم تا به مقصد برسیم؟ با چه چیزی باید این مسیر را طی کنیم؟ چکار باید کرد؟ پس تعریف بهشت هنوز کامل نشده است. تعریف بهشت قیامتی با داشتن اختیار، کامل شد: «یاران بهشت، صحبت یاران همدم است؛ دیدار یار نامتناسب جهنم است.» اگر انتخاب شما خدا باشد و با

خداوند به طور مستقیم ملاقات کردی و همه پرده‌ها و حجاب‌ها کنار رفت؛ آن‌گاه به بهشت رسیده‌ای. برای رسیدن به آن‌جا کارهای زیادی می‌خواهد. این کارها چیست؟

این کارها را باید در تعریف بهشت بیاوریم. ما می‌خواهیم از همین حالا حرکت کنیم و به بهشت برویم؛ اگر بنشینیم تا زمان مرگ برسد، بعد برزخ و قیامت بیاید؛ تا آن موقع به تعبیر ما پدر صاحب بچه در می‌آید! ما می‌خواهیم از حالا دنبال بهشت برویم. انسانی که حسن انتخاب دارد، نمی‌تواند بنشیند. کسی که خواهان بهشت است از همان ابتدا می‌خواهد به سمت بهشت حرکت کند؛ این‌گونه نیست که بگوید: «حالا جهنم می‌روم؛ بعداً وارد بهشت خواهم شد.» چنین شخصی اصلاً نفهمیده است که انتخابش چیست. حسن انتخاب صادقانه واقعی، آن است که شخص از همان ابتدا می‌خواهد وارد بهشت شود.

تعریف چهارم بهشت و جهنم

تعریف چهارم این است که همه مشکل ما در جای دیگری است. این‌که الان در فشار، مصیبت و رنج هستیم؛ این همه عذاب‌های وجدانی که داریم؛ وقتی کوتاهی و تخلف می‌کنیم، چقدر احساس گناه داریم؛ چقدر خودمان را سرزنش می‌کنیم؛ وقتی دیگران گناه می‌کنند چقدر ما غصه می‌خوریم و اذیت می‌شویم! به این دلیل نیست که فطرت‌مان خدایی نیست یا در درون‌مان خدا نداریم یا انتخاب‌مان، خدا نیست؛ به خاطر این نیست که خدا همه جا نیست. مثلاً اگر خدا همه جا بود، ما دیگر در بهشت بودیم! یا ما جایی هستیم که خدا نیست و چون ما جز خدا و حق هیچ چیز دیگری نمی‌خواهیم، احساس فشار می‌کنیم. نه! خدا همه جا هست. مشکل این است که ما همه جا خدا را نمی‌بینیم. بالفعل، دلیل جهنمی بودن ما در این عالم این است که ما خدا را در همه جا نمی‌بینیم. مشکل این نیست که خدا به ما نزدیک نیست؛ چرا که: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ³» خداوند از رگ گردن به شما نزدیک‌تر است. مشکل این است که ما از خدا دور هستیم.

چگونه ممکن است که خدا به ما نزدیک باشد، اما ما به خدا نزدیک نباشیم؟! خدا به ما نزدیک است، چرا که همه جا هست؛ «فَأَيُّمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ⁴» هر طرف که رو کنی همان‌جا وجه خداست. این‌گونه نیست که بتوانی جایی در این عالم یا بیرون از این عالم پیدا کنی که خدا نباشد. خداوند، هستی مطلق است و اگر بخواهد نقطه مقابل و نقیض خود یعنی نیستی مطلق باشد، باید بدانیم که «نستی مطلق» وجود ندارد تا خداوند «نستی مطلق» باشد. اصلاً خداوند نقیض ندارد و نقیض خداوند نمی‌تواند تحقق داشته باشد. بنابراین، همه جا و همه چیز از خداوند پر است؛ «اللَّهُ الصَّمَدُ⁵».

³ ق، 16

⁴ بقره، 115

⁵ توحید، 2

پس مشکل کجاست؟ مشکل این است که ما آن‌ها را نمی‌فهمیم. مشکل این است که دیده‌ی عقل ما باز نشده است تا بتوانیم حقایق عالم را آن‌گونه که هست ببینیم. بنابراین اگر کسی با مباحث خودشناسی آشنا شود و خود را پیدا کند؛ بفهمد که در درونم چه حقایقی وجود دارد، خدا را بشناسد و بفهمد که همه‌ی عالم پر از حق، عدل و خدا است و هیچ کجا از حق و عدل خالی نیست؛ دیگر غصه نمی‌خورد، نگران نمی‌شود بلکه خیالش راحت می‌شود. تمام نگرانی‌اش این است که ظلم و بی‌عدالتی می‌شود، حق من ضایع شده است، من چیزی می‌خواستم اما به آن نرسیدم. وقتی در مباحث خودشناسی به این نتیجه رسید که اصلاً آنچه که تو می‌خواهی این چیزها نیست، دیگر غصه نمی‌خورد.

تمام فشارهایی که ما متحمل می‌شویم، به خاطر این است که خواسته‌هایی داریم اما به آن‌ها نمی‌رسیم. وقتی این خواسته‌ها را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم در واقع خواسته‌های قلبی ما نیست، بلکه خواسته‌های شکم، شهوت، مرکب، بدن و خواسته‌ی اسبی است که شما بر آن سوار شده‌ای و باید با آن به عنوان یک وسیله، مرکب و ابزار به سمت مقصد حرکت کنی. وقتی شما بر اسب خود سوار هستی، اگر تشنه‌اش شود شما می‌گویی: «من تشنه‌ام است.» این غلط است. باید بگویی: «اسبم تشنه است.» فشاری که به ما می‌آید به این دلیل است که خیال می‌کنیم ما همین شکم، شهوت و این دست، پا و... هستیم. اگر خاری به پایمان برود، یک ذره خون بیاید، رنگ از روی مان می‌پرد، خیال می‌کنیم که آسمان به زمین آمده است؛ تمام دنیا را لرزه برداشته است؛ همه‌ی هیکل مان شروع به لرزیدن می‌کند، حال مان بد می‌شود؛ در حالی که چیزی نشده است. این فقط پای توست، خودت که نیستی. افراد زیادی این پای را که شما داری، ندارند؛ آن‌را از دست داده‌اند. آیا از خودش و از «من» خودش چیزی کم دارد؟! قبلاً می‌گفت: «من» اما حالا که پای خود را از دست داده است دیگر نمی‌تواند بگوید: «من»؟! مثلاً می‌گوید: «من بی‌پا!» حالا هم می‌گوید: «من» و همان معنا را دارد.

چه بسیار افرادی هستند که در محرومیت قرار دارند اما از کسانی که در محرومیت نیستند خیلی راضی‌تر و خوشحال‌تر هستند. دلیل این خوشحالی چیست؟ به چه کسی تعلق دارد؟ به کجا تعلق دارد؟ تو ای انسان، حقیقت دیگری هستی؛ تو این نیستی. ما به این نکته توجه نمی‌کنیم. دسته‌ی چهارم در تعریف بهشت می‌گویند: «مشکل این نیست که ما خدا یا بهشت را نمی‌خواهیم. مشکل این نیست که خدایی نیست بلکه خدا و حق هست؛ مشکل این نیست که خدا به ما نزدیک نیست بلکه خدا، به ما نزدیک است. مشکل این است که ما خدا را نمی‌بینیم؛ ما به لقاء خدا نائل نشده‌ایم. ما هرچه می‌بینیم غیر خدا را می‌بینیم. مثلاً این آقا، آن آقا، در، دیوار، پنجره و... که خدا نیست؛ این‌ها غیر خداست. در نتیجه می‌بینیم این رفقای که داریم، خیلی بی‌وفا هستند. اهل دنیا، خیلی بی‌وفا هستند؛ توقعاتی را که ما از آن‌ها داریم اصلاً برآورده نمی‌کنند.

مثلاً ما دوست داریم همه آن‌ها دولا شوند تا ما سوارشان بشویم، روی کولشان بنشینیم و ما را ببرند و بیاورند. آدمی‌زاد خواسته‌های بسیاری دارد. می‌خواهیم همه مردم در اختیار ما باشند. آدم‌های قدرت‌طلب و جاه‌طلب این‌گونه هستند؛ همه باید تحت فرمان آن‌ها باشند و به آن‌ها چشم بگویند. اما می‌بینیم نه تنها دولا نمی‌شوند، بلکه ما را دولا می‌کنند و سوارمان می‌شوند؛ از ما کولی هم می‌گیرند. نوبت ما هم که می‌رسد، می‌گوید: «کار دارم! عجله دارم! نمی‌توانم! پایم درد می‌کند! کمرم درد می‌کند!» چه شد؟! آن موقع که نوبت کولی دادن ما بود، شما خیلی رضایت داشتی!! «تا پول داری رفیقتم؛ قربون بند کیفتم» حالا که بی پول شدیم و نیاز به تو پیدا کردیم، می‌گویی: «کار دارم و ...» دنیا این است. ما این چیزها را می‌بینیم.

همه غصه‌ها به خاطر همین چیزهاست. حالا شما مرد هستید؛ کمی بین خانمها بروید ببینید که حرف‌ها، بحث‌ها و صحبت‌هایشان درباره چیست. وقتی که قاطی مرغ‌ها شدیم، متوجه می‌شویم که وارد عالم دیگری شده‌ایم. همان‌طور که شما برای خود عالمی دارید، خانم‌ها هم برای خود عالمی دارند. عالم شما یک طور کوچک است؛ عالم آن‌ها هم طور دیگری کوچک است. هر کدام به‌گونه‌ای برای خود کوچک است، منتها با هم فرق می‌کند. آنقدر این خانم‌ها، از هم توقع دارند؛ مثلاً چرا فلانی به من نگاه نکرد؟ چرا به من سلام نکرد؟ چرا روی خود را برگرداند؟ آنقدر از این حرف‌ها می‌زنند؛ تا آنجا که این مسائل جزء خوراک زندگی‌شان شده است؛ یعنی اگر روزی از این حرف‌ها نزنند، آن روز اصلاً شب نمی‌شود؛ پکر می‌شوند؛ حوصله‌شان سر می‌رود؛ دنبال این می‌گردند که حرفی، سخنی از یک سوراخ و سمبه‌ای در بیاورند؛ بنشینند و همین‌طور حرف بزنند؛ تلفن کنند و یا علی! یک ساعت، دو ساعت با هم صحبت کنند؛ فلانی این را گفت، فلانی آن را گفت... تو این عوالم هستید.

آیا این چیزها خداست؟ خدایی در کار نیست. همه مشکلات ما این است که خدا را نمی‌بینیم. اگر به آن‌جایی رسیدیم که حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: «ما رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَ رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ»⁶ «هیچ چیزی را نمی‌بینم مگر این‌که اول، وسط و آخر آن خدا را می‌بینم. این چگونه است؟ آیا حضرت علی علیه السلام در جهنم است؟ نه! در همین دنیا اما در بهشت است. به بدن و جسم ایشان فشار می‌آید؛ به او بد می‌گویند؛ حرف سرد می‌زنند؛ ایشان را ناراحت می‌کنند، اما او ناراحت نمی‌شود. بی خیال همه این‌هاست؛ غصه نمی‌خورد و غم ندارد.

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»⁷

⁶ معاد از دیدگاه امام خمینی، ص 498
⁷ یونس، 62

اولیاء خدا نه ترس دارند، نه خوف؛ و نه حزن و غم و غصه . تمام گرفتاری‌های ما به خاطر این است که می‌ترسیم منافع و نعمتی که داریم از دست برود؛ از ما گرفته شود؛ دزد آن را ببرد؛ وقتی که دزد آن را برد یا آن را از ما گرفتند، غصه می‌خوریم؛ می‌نشینیم زانوی غم بغل می‌گیریم که: «چرا این‌طور شد؟!». اولیاء خدا هیچ کدام از این مسائل را ندارند. چرا؟ چون می‌دانند هرچه را که از دست بدهد یک چیزی جای آن را می‌گیرد. اصلاً این عالم، این‌گونه است. در این عالم هیچ چیزی گم نمی‌شود. تمام مشکل ما این است که فکر می‌کنیم اگر چیزی از دست ما رفت، دیگر از دست رفته است و بر نمی‌گردد؛ این طرز فکر، غلط است. دیده‌ی عقل ما هنوز باز نشده است که بفهمیم:

«چو ایزد ز حکمت ببندد دری

ز رحمت گشاید در دیگری»

ز رحمت گشاید درهای دیگری! چشم خودمان را به درهایی که باز می‌شود بسته‌ایم؛ فقط به دری که دارد بسته می‌شود باز کرده‌ایم. به همین دلیل جهنم می‌شود.

بعد می‌گوییم: «چرا فشار می‌آید؟ چرا جهنم است؟ چرا مصیبت است؟ این چه عالمی است؟ این چه دنیایی است؟ این چه خدایی است؟» همین‌طور شروع به جزع و فزع و ناشکری می‌کند. تمام مشکلات و جهنم ما به خاطر این است که چشم هستی بین ما بسته شده و چشم نیست بین ما باز است. می‌گوییم: «از دست رفت» چیزی که از دست رفت، مربوط به خودت نبود بلکه به شکم، شهوت، مرکب و دنیای تو مربوط بود؛ پس حساب دنیای خود را با خودت که از جنس قیامت هستی جدا کن. تو از جنس دنیا یا حتی برزخ هم نیستی بلکه از جنس قیامت هستی. یعنی باطن تو، خودت است. خود تو این ظاهر نیست بلکه یک قالب، پوسته و لباسی است که به شما پوشانده‌اند.

در آینه نگاه می‌کنی؛ می‌گویی: «دارم خودم را نگاه می‌کنم!» اشتباه می‌کنی؛ این خود تو نیستی! بگو: «دارم چشمم را نگاه می‌کنم؛ دارم ابرویم را نگاه می‌کنم» چشم خودت هم این نیست. اگر چشم خودت باز شود چیزهای بسیار دیگری پشت آینه را خواهی دید؛ دیگر اصلاً لازم نیست جلوی تو آینه باشد. این چشم خود تو نیست؛ بگو: «چشم سر و مرکبم را دارم نگاه می‌کنم.» پس دسته چهارم می‌گویند: «اشتباه ما این‌جاست که دیده‌ی خدایین و هستی بین ما باز نشده است.» فرض کنید شما ماشین یا موتور داری؛ یکی از دوستان شما، آن را برمی‌دارد تا به ده برابر قیمت برای شما بفروشد. یک مشتری پیدا شده است که به هر دلیل حاضر است این موتور را ده برابر قیمت بخرد؛ هرچه هم دنبال شما گشته است شما را پیدا نکرده است که به شما بگوید این موتور را به من بده تا من ده برابر قیمتش را

به تو بدهم تا بروی ده موتور دیگر بخری؛ اصلاً می‌داند شما نه فقط راضی هستی بلکه کلاه خود را هم آسمان هفتم می‌اندازی؛ اما شما را پیدا نکرد. و یواشکی آمد موتور را برداشت و رفت.

شما که می‌رسی، می‌بینی که موتور نیست. چقدر ناراحت می‌شوی؛ این در و آن در می‌زنی، به سر خود می‌زنی. به این وضعیت، جهنم می‌گوییم. در حالی که همه این چیزها بی‌خودی بود. وقتی آمدی دیدی که موتور تو نیست، باید خوشحال می‌شدی. چه شد که خوشحال نشدی؟ دسته چهارم می‌گویند: «میدانی چه شد؟ مشکل این‌جاست که نمی‌دانی که این موتور که رفت؛ قرار است ده موتور جای آن بیاید.» یک موتور دادی، ده موتور جای آن گرفتی؛ اما خبر نداری. کمی صبر و حوصله کن؛ کمی در خانه بنشین؛ می‌بینی رفیقت تلفن می‌کند؛ می‌گوید: «من هرچه دنبال تو گشتم؛ تو را پیدا نکردم تا به تو بگویم: «موتور تو را دادم و به جای آن، ده تا موتور گرفتم.» آیا خوشحال می‌شوی یا نه؟ اگر همان لحظه که می‌بینی موتور نیست و می‌خواهی ناراحت شوی، یکی از راه برسد و به تو بگوید: «یک موتور از دست دادی، بگو چند تا می‌خواهی به تو بدهم؟» آیا باز هم ناراحت می‌شوی؟!

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ»⁸

خدا از مومنین، جان و مال آن‌ها را می‌گیرد و در مقابل به آن‌ها بهشت می‌دهد. با آن‌ها معاوضه و معامله می‌کند. بهشت کجاست؟ جایی است که هرچه می‌خواهی به تو می‌دهند. در این‌جا هرچه داشتی دادی، البته هرچه هم داشتی چیزی نبود؛ همه آن چیزها در مقابل آن‌چه که خودت می‌خواهی هیچ چیز نیست. «يَا مَنْ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ» ای خدایی که در مقابل کم، زیاد می‌دهی. پس مشکل ما این است که نمی‌بینیم. چشم داریم اما، بسته است؛ هنوز باز نشده است. خدا به ما عقل عنایت کرده، اما این عقل هنوز به کار نیفتاده است.

مثل کسی که از بازوهای خود استفاده نکرده و آن‌ها را ورزش نداده است. این بازوها نمی‌تواند یک وزنه سنگین را بلند کند. در طول عمر خود فقط قاشق، چنگال و چیزهای سبک را بلند کرده است. حالا می‌خواهیم به این شخص بگوییم: «یک وزنه را بلند کن!» خب نمی‌تواند. نه این‌که استعداد و توانایی در او نیست؛ این توانایی در او هست اما پرورش نیافته است. خداوند متعال، عقل را به انسان داده و این عقل در درون ما هست، اما از آن استفاده نکرده‌ایم. دسته چهارم می‌گویند: «اگر شما از عقل‌تان استفاده کنید و چشم‌تان باز شود؛ می‌بینید مشکلات‌تان کم می‌شود و فشارها کاهش پیدا می‌کند.» اگر خودتان، خدای خود خود و دنیا را بشناسید و از یک دید باز، جامع و عالی و با چشم و نور الهی به همه عالم، به خودت و اطرافت نظر کنی، می‌بینی که هیچ مشکلی نیست؛ همه چیز سر جای خودش است؛ در عالم هیچ کار ناحسابی وجود ندارد؛ همه چیز براساس حساب و عدل است. در نتیجه ذوق زده

⁸ توبه، 111

می‌شوی و کیف می‌کنی؛ لذت می‌بری؛ به آرامش می‌رسی و خاطر جمع می‌شوی؛ دیگر نگرانی نداری که چیزی از دستم رفت. چه چیزی از دستت رفت؟! هیچ چیزی از دست تو نرفته است.

وقتی اتفاق می‌کند دیگر نگران نیستی که پول‌هایم را دادم، از دستم رفت. آیا نمی‌بینی به جای آن چیزهایی که رفت، چقدر برگشته است؟! تمام آن‌ها ذخیره شد و در حساب تو جای گرفت. وقتی که چشم عقل شما باز شد و این حقایق را دیدی، دیگر نگران نیستی. دیگر خودت را شناخته‌ای. کار خودشناسی این است که دیده‌ی عقل ما را باز کند. از اول دوره تا الان براساس بحث‌هایی که انجام شد، خودت را مقایسه کن؛ می‌بینی هرچه گذشته آرام‌تر و در زندگی خاطر جمع‌تر شده‌ای؛ تشویش، نگرانی، اضطراب و دلهره‌هایی که قبل از شرکت در این مباحث و جلسات داشتی، بعد از اینکه شرکت کردی مرتب کاهش پیدا کرده است. هرچه بیشتر خود را پیدا می‌کنی، راحت‌تر و خاطر جمع‌تر می‌شوی. این نشان می‌دهد که اگر همین مسیر ادامه پیدا کند و به خودشناسی کامل یعنی پایان دوره برسی، شما وارد بهشت سعادت خواهید شد.